

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ع. شفق

۰۸ نومبر ۲۰۲۱

تاجران مرگ (بحران اقتصادی و توسل شتابناک امریکا به میلیتاریسم)

بر همگان آشکار است که به دنبال فاجعه ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ دولت امریکا سیاست "جنگ بی پایان" را سیاست رسمی خود اعلام نمود و عملاً بر طبل جنگ کوبید. پس از آن آنچه در عمل پیش آمد این بود که امریکا به عنوان قدرت (هنوز هم) برتر نظام سرمایه داری جهانی، با دستاویز قرار دادن فاجعه حمله به برجهای دو قلو در ۱۱ سپتمبر یک تعرض بزرگ نظامی و اقتصادی - سیاسی به منطقه خاورمیانه (و فراتر از آن) را علیه کارگران و زحمتکشان و سایر قدرتهای امپریالیستی رقیب خود نظیر روسیه و چین و اتحادیه اروپا سازمان داد؛ و این در شرایطی بود که این نظام با یکی از بزرگترین امواج بحرانهای اقتصادی خود دست و پنجه نرم می کرد.

اشغال نظامی افغانستان گامی بود که امپریالیسم امریکا در چارچوب سیاست "جنگ بی پایان" و "طرح خاورمیانه بزرگ" که خود بخشی از طرح ستراتیژیک طبقه حاکم بر امریکا موسوم به "پروژه ای برای یک قرن امریکائی جدید" (Project for a New American Century) می باشد، برای غلبه بر بحرانهای خود و تقویت موقعیت اقتصادی- سیاسی اش در مقابل رقبایش در بازارهای جهانی برداشت.

ستراتیژیست های امریکائی از اواخر دهه ۹۰ با مشاهده سیر نزولی رشد اقتصاد امریکا در مقایسه با رقبایشان نظیر چین و اتحادیه اروپا معتقد بودند که با توجه به قدرت نظامی بی همتای امپریالیسم امریکا و "بهره ای" که امریکا در طول "جنگ سرد" به نیابت از "دنیای آزاد" در مقابله با "شیطان سرخ" و "کمونیسم" پرداخته، اکنون شایسته آن است که سهم بزرگتری از بازارهای جهانی - بخوان سهم شیر از غارت و استثمار طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم- را دریافت کند. تئوری های "جنگ بی پایان" و یا "خاورمیانه بزرگ" و "مبارزه با تروریسم" و شعار "امریکا نخست" بازتاب چنین طرز تفکری در طبقه حاکم در امریکا بود. با تبدیل این نظرات ارتجاعی و ضد مردمی به سیاست رسمی و عملی دولتهای امریکا ما شاهد تشدید کم سابقه تنش های اقتصادی و سیاسی بین امریکا و سایر رقبایش به ویژه روسیه و چین و سپس جنگ افروزی هائی بوده ایم که با نابود کردن حیات و معاش میلیونها تن از توده های ستمدیده سوده های بزرگی را به بخش نظامی امریکا و کلاً اقتصاد این کشور تزریق کرده و حضور نظامی امریکا در سراسر جهان را نسبت به دوره های قبل گسترش هر چه بیشتری بخشیدند. به موازات این روند، سیاست تعرض به حقوق دمکراتیک توده ها و به ویژه طبقه کارگر در داخل خود امریکا نیز ابعاد تازه ای یافت و با تصویب قوانین به اصطلاح ضد تروریستی

بسیاری از حقوق شهروندی به رسمیت شناخته شده توسط سرمایه داران حاکم لگد مال شد. به طور مثال با تصویب قانون موسوم به "پاتریوت" یا میهن پرستی امریکائی که بلافاصله پس از حملات ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ با رأی بالا در مجلسین امریکا، به رغم مخالفت‌های زیاد، قانونگذاران امریکائی تغییرات بسیار بزرگی را در راستای محدودتر ساختن حقوق شهروندی، حقوق مهاجران و به ویژه سخت تر کردن آزادیهای فردی زیر نام مسایل امنیتی به وجود آوردند.

سیاست "جنگ بی پایان" سپس با لشکر کشی به عراق و لیبیا و سوریه ادامه یافت و دولت امریکا با این سیاست آشکارا تجاوزکارانه که با قتل و جنایت و غارت توده های تحت ستم این کشورها و نابودی بسیاری از زیرساخت‌های آنها همراه بود تا به امروز کوشیده است با بحرانهای اقتصادی خود حتی الامکان مقابله نماید و در همان حال نقش هژمونیک خویش در جهان سرمایه داری را نیز حفظ و موقعیت خویش در کمپ امپریالیسم جهانی را تحکیم بخشد. برای درک بهتر این واقعیت می توان به نتایج حمله امریکا به عراق اشاره نمود که چگونه دست امپریالیستهای روسیه و فرانسه را از این کشور نسبت به دوره های قبل کوتاهتر نمود، سلطه و با ویرانی زیر ساخت های کشور عراق، شرایط را برای سرمایه گذاری های بعدی خود مهیا نمود. امروز برای همگان روشن است که یکی از دستاوردهای اشغال عراق برای امپریالیسم امریکا قراردادهای بزرگ نظامی و اقتصادی بویژه در حوزه بهره برداری از منابع غنی نفتی عراق بوده است.

امروز واضح است که در طول ۲۰ سال گذشته دولت امریکا چه با گسترش حضور نظامی مستقیم خود و چه به طور غیر مستقیم با تقویت دار و دسته های مرتجع نیابتی به ویژه جریانات ضد خلقی موسوم به بنیادگرایی اسلامی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و حاکم کردن آنان بر جان و مال توده ها، شرایط گسترش نفوذ خود بر مناطق، منابع و ثروتهای طبیعی، شریانهای اقتصادی در منطقه را مهیا نموده و در همه جا با کوشش برای اعمال جبری "رهبری" خود بر جهان سرمایه داری با اتکاء به قدرت نظامی، از رقبای دیگر درخواست "سهم شیر" از حاصل غارت و استثمار کارگران و خلقهای تحت ستم و سود از بازارهای منطقه را نموده است. امروز کسی نمی تواند واقعیت گسترش فعالیت‌های توسعه طلبانه و تجاوز کارانه امریکا در کشورهای ویران شده نامبرده در فوق توسط ارتش این کشور در ۲۰ سال اخیر را در مقایسه به گذشته و در قیاس با سایر رقبا از روسیه و چین گرفته تا اتحادیه اروپا، منکر شود.

امپریالیسم امریکا با اجرای سیاست "جنگ بی پایان" و "قرن جدید امریکائی"، یک اقتصاد بحران زده سرمایه داری در امریکا را در دو دهه گذشته هر چه بیشتر به سوی میلیتاریسم و جنگ افروزی سوق داده و بقیه شرکاء و رقبای خود را نیز در این مسیر، به نسبت و زرنشان، با خود همراه کرده است. جنگ اقتصادی (یا رقابت اقتصادی) بیش از پیش با رشد افسار گسیخته اقتصاد مبتنی بر جنگ با مصایب فاجعه بارش همراه گشته و باعث تزیق تریلیونها دلار به اقتصاد راکد و بی رمق نظام سرمایه داری جهانی شده تا در آن تحرکی به وجود آید. با پیشبرد این سیاست ضد خلقی به بهای کشتار و بی خانمانی، بیکاری و آوارگی و نابودی حیات و معیشت میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه است که طبقه حاکم در امریکا کوشیده است به جنگ رکود اقتصادی خود برود، هزاران میلیارد دلار را به عنوان کاتالیزور و محرک اقتصادی به سیستم به گل نشسته خود تزریق کند، صدها هزار شغل در بخش تولید و خدمات نظامی را برای حداقل دو دهه حفظ کرده و با اتکاء به جنگ و بحران افروزی مشاغل جدید بوجود بیاورد و از این طریق بکوشد تا با عواقب بحران های اقتصادی مرگبار ناشی از نظام سرمایه داری در سیستم خود مقابله کند، رشد نارضایتی علیه سیستم حاکم را در کشور خود مهار زند و فروپاشی سیستم و انقلاب علیه نظام حاکم را حتی الامکان به تعویق اندازد. همه این گامها با استفاده از ابزار جنگ و میلیتاریسم برای نجات امپریالیسم از بحران و تداوم بقای این نظام استثمارگرانه ممکن گشته است.

استفاده دیوانه وار از قدرت نظامی برای کسب امتیازات اقتصادی و سود و مافوق سود هر چه بیشتر؛ این جوهر سیاست ارتجاعی و ضد خلقی امپریالیسم امریکا در دو دهه اخیر در سطح بین المللی بوده که کلیدش بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با اشغال افغانستان زده شد و با آن، سیاست های جنگی همیشگی امریکا با شدتی به مراتب شدیدتر از گذشته پیش رفته است.

لشکر کشی و اشغال افغانستان، عراق، سوریه و لیبیا با ادعای برقراری دموکراسی و احترام به حقوق بشر و یا نجات مردم از شر دیکتاتوری های حاکم که خود سگان زنجیری امپریالیسم بودند، در این کشورها بسته بندی شد. اما برقراری دموکراسی در آن کشورها و یا نجات مردم و رعایت حقوق بشر، عبارات دهان پر کن و فریبکارانه ای بیش جهت تشدید استثمار و غارت کارگران و خلقهای تحت ستم نبودند که به منظور مقابله با بحران های اقتصادی نظام سرمایه داری جهانی و بر این بستر، توسعه سلطه امپریالیسم امریکا به کار برده شدند.

حقایق فوق، تاکنون بار ها با انبوهی از شواهد و اسناد ثابت شده اند و آنچه در زیر در قالب برخی آمارهای در دسترس، به آن اشاره می شود تنها بخشی از این شواهد و مدارک هستند.

امروز بر کمتر کسی پوشیده است که در طول حداقل دو دهه گذشته و آغاز سمت گیری جدید در سیاست خارجی امریکا، این صنایع و پیمانکاران نظامی و یا به عبارت ساده تاجران جنگ هستند که در سطح بین المللی بزرگترین عواید اقتصادی ناشی از سیاستهای جنگی، گسترش میلیتاریسم و جنگهای خانمان برانداز جاری را به جیب زده اند و به اقتصاد کشورهای متبوع خود سرازیر ساخته اند. تا آنجا که به امریکا باز می گردد، ۵ عدد از ۱۰ انحصار غول پیکر حاکم بر بازار تولیدات و صنایع نظامی جهان، اساسا امریکائی هستند که به ترتیب لاکهید مارتین (Lockheed Marti)، ریتون (Raytheon)، جنرال داینامیکس (General Dynamics)، بوئینگ و نورثروپ گرامن (Northrop Grumman) نام دارند.

حال اگر حتی ما آمار رسمی موجود را که در رسانه های خودشان درج شده را (با این آگاهی که به علت مخفی کاری سرمایه داران تمام حقیقت را بیان نمی کنند) معیار قرار دهیم، به این داده ها می رسیم که از زمان وقوع حملات ۱۱ سپتامبر، از مجموع ۶ تریلیون و ۴۰۰ میلیارد دلار هزینه ای که صرف جنگها و برخوردهای نظامی در ۸۰ کشور دنیا شده ۵ پیمانکار نظامی امریکائی که اسامی شان در بالا قید شده بزرگترین عواید را به جیب زده اند. از سوی دیگر در سال ۲۰۱۹ از کل عواید حاصل از فروش ادوات نظامی در سطح جهانی ۶۱ درصد متعلق به امریکا بوده است. همین آمار تصریح می کنند که از مجموع تمامی پول حاصل از فروش ادوات و خدمات نظامی توسط ۱۰۰ پیمانکار نظامی بزرگ دنیا، پیمانکاران نظامی امریکائی بیش از نیمی از آن درآمدها یعنی ۵۷ درصد را به جیب زده اند. به راستی کدام سیاستها امکان تحصیل چنین رقمهای نجومی توسط این انحصارات را امکان پذیر ساخته است؟ شکی نیست که در پاسخ باید بر سیاست جنگ بی پایان و جنگهای جاری ای که دولت امریکا با پیشبرد این سیاست به راه انداخته و یا مستقیما در آنها شرکت کرده است دست گذارد. سوال طبیعی بعدی این است که چه محافلی در دستگاه سیاست گذاری امریکا (و به همین ترتیب در سایر کشورهای جهان) امکان وجود چنین بازار پر سود سلاح را فراهم می کنند؟

همزمان با رشد کمپانی های فعال در بازارهای صنایع نظامی و افزایش درآمدهای آنان تنها در بین سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸، ۳۸۰ تن از مقامات عالی نظامی امریکائی به فاصله کمتر از دو سال پس از ترک خدمت در ارتش این کشور به عنوان مشاور شرکت های پیمانکاری نظامی و یا اعضای هیات مدیره و یا مدیر اجرایی همین شرکتها به کار پرداخته و مهمتر از آن در همان زمان رسماً به مثابه لابی گرای حرفه ای در کار تاثیر گذاری روی تصمیمات دولتهای حاکم ایفای نقش کرده اند. علاوه بر این، ۵۱ عضو کنگره امریکا و همسرانشان صاحب سهام هائی در ۳۰ کمپانی

پیمانکاری نظامی بوده اند که بین ۲.۳ میلیون تا ۵.۸ میلیون دلار ارزش داشته اند. حدود یک سوم از اعضای سنای امریکا نیز که در این مدت، مناصب و مقاماتی در کمیته های مختلف امور دفاعی مجلس این کشور بر عهده داشته اند، خود از سهامداران شرکتهای پیمانکاری نظامی بوده اند. همه این واقعیات گوشه ای از در هم تنیدگی روابط گسترده بین دستگاه سیاست گذاری امریکا و انحصارات نظامی را بر ملا می سازند.

مطابق گزارشات منتشره اگر در سال ۲۰۰۱ بدنبال وقایع ۱۱ سپتامبر، یک سرمایه گذار بازار بورس، در بازار بورس S&P 500 Index fund مبلغ ۱۰۰۰۰ دلار سرمایه گذاری کرده باشد، اکنون ارزش آن به ۶۱ هزار ۶۱۳ دلار رسیده است. اما اگر همین سرمایه گذار در همان سال ۱۰۰۰۰ دلار در سهام پنج انحصار بزرگ نظامی امریکا سرمایه گذاری کرده باشد او هم اکنون ۹۷ هزار و ۲۹۵ دلار به ازای هر ده هزار دلار به جیب زده است. اگر همین مقدار سرمایه گذاری در کمپانی "لاکهد مارتن" صورت گرفته باشد اکنون ارزشش ۱۳۳ هزار ۵۵۹ دلار و ۲۱ سنت می باشد. با نگاهی به این آمار می توان به گوشه ای از منافع سرشار سرمایه دارانی پی برد که با سرمایه گذاری روی بازار جنگ میلیونها دلار مستقیماً به جیب زده اند.

از جنبه اشتغال نیز با توجه به تعداد کارمندان رسمی این چند غول نظامی فعال در صنایع "دفاعی" که مجموعاً حدود نیم میلیون نفر است، می توان فهمید که راه اندازی و تداوم جنگهای جنایتکارانه جاری در خاورمیانه و کشتار و نابودی و آوارگی و بی خانمانی توده ها در این کشورها، در کشورهای متروپل و در راس آنها امریکا، چه نقشی در حفظ اشتغال مورد نظر دولتها داشته است.

در نتیجه بین سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ ارزش سهام این ۵ غول پیمانکاری نظامی امریکائی ۵۸ درصد در بازارها بالا رفته است. بخش نظامی در امریکا با این سرعت رشد همه رشته های دیگر اقتصادی را پشت سر گذارده و یک بازار جذاب و پر رونق و باثبات و طولانی مدت را برای سرمایه داران جهانی، بویژه سرمایه گذاران امریکائی فعال در بخش نظامی بوجود آورده است.

آیا نیاز به تفکر و غور چندانی در این واقعیت وجود دارد تا بتوان درک کرد که یویژه در طول دو دهه گذشته ضرورت وجود جنگ و بحران برای اقتصادی همانند امریکا که تریلیونها دلار عواید آن وابسته به فعالیتهای بخش نظامی است مثل ضرورت وجود اکسیژن برای زنده ماندن یک بیمار عمل کرده است؟

آیا کمترین شبهه ای برای هر انسان حقیقت جوئی در قبول این حقیقت وجود دارد که ضرورت کسب این سود های نجومی ست که حداقل در دو دهه اخیر با عریده کشی های نفرت انگیز و دروغین سرمایه داران و مقامات سیاسی در باب دلباختگی امریکا و شرکاء به دموکراسی و احترام به حقوق بشر و آزادی مردم، تمامی جنایات و فجایع حاصل از مرگ صد ها هزار تن، نابودی خانه و کاشانه میلیونها تن از مردم بی دفاع را در جنگهای بی پایان افغانستان و عراق و سوریه و لیبیا و یمن را برای سرمایه داران رذل و استثمارگر و انحصارات نظامی آنها را توجیه می کند؟ آیا اگر بازار رو به گسترش ناشی از جنگ وجود نداشته باشد، تقاضا و سپس امکان فعالیت و سودبری تریلیونی برای انحصارات نظامی و دولتهای بر پا کننده این جنگها وجود خواهد داشت؟

واقعیت این است که محرک جنگهای خانمان بر اندازی که دولتهای امریکا زیر نام "جنگهای بی پایان" به راه انداختند و امروز نیز بر طبل آن می کوبند، نه آن گونه که ادعا می کنند از سر شوق به برقراری "دموکراسی" و "احترام به حقوق بشر" بلکه به دلیل نیاز سیری ناپذیر و گسترش یابنده نظام بحران زده سرمایه داری به جنگ و بازار پر سود ناشی از آن می باشد. عدم درک این واقعیت عینی و لاپوشانی آن تنها راه را برای افتادن به دامن امپریالیسم و ارتجاع و جنگهای ضد خلقی آن هموار می کند. / ع. شفقی